

کاروان اسیران کربلا از شام تا مدینه

اگر زنان و کودکان در کنار این قبور می‌ماندند، خود را در اثر شیون و زاری و گریستن و نوحه‌کردن هلاک می‌کردند، لذا علی‌بن‌الحسین(ع) فرمان داد تا بار شتران را ببندند و از کربلا حرکت کنند.



خبرگزاری فارس: اگر زنان و کودکان در کنار این قبور می‌ماندند، خود را در اثر شیون و زاری و گریستن و نوحه‌کردن هلاک می‌کردند، لذا علی‌بن‌الحسین(ع) فرمان داد تا بار شتران را ببندند و از کربلا حرکت کنند. به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، به مناسبت فرا رسیدن اربعین حسینی، آیت‌الله محمدعلی جاودان یادداشتی درباره کاروان اسرا از شام تا مدینه نوشته که در پایگاه اطلاع‌رسانی این استاد اخلاق منتشر شده است.

*حرکت از شام

به هر حال پس از 7 روز که اهل بیت در شام بودند، به دستور یزید نعمان بن بشیر(1) وسایل سفر آنان را فراهم کرد و به همراهی مردی امین آنان را روانه مدینه منوره کرد(2).

در هنگام حرکت یزید، امام سجاد علیه‌السلام را فرا خواند تا با او وداع کند و گفت: خدا پسر مرجانه را لعنت کند! اگر من با پدرت حسین ملاقات کرده بودم، هر خواسته‌ای که داشت، می‌پذیرفتم! و کشته شدن را به هر نحوی که بود، گرچه بعضی از فرزندانم کشته می‌شدند از او دور می‌کردم!

ولی همان‌گونه که دیدی شهادت او قضای الهی بود!! چون به وطن رفتی و در آنجا استقرار یافتی، پیوسته با من مکاتبه کن و حاجات و خواسته‌های خود را برای من بنویس! (3) آن‌گاه دوباره نعمان بن بشیر را خواست و برای رعایت حال و حفظ آبروی اهل بیت به او سفارش کرد که شب‌ها اهل بیت را حرکت دهد و در پیشاپیش آنان خود حرکت کند و اگر علی بن‌الحسین را در بین راه حاجتی باشد برآورده سازد و نیز 30 سوار در خدمت ایشان مأمور ساخت و به روایتی خود نعمان بن بشیر را و به قولی بشیر بن حذلم را با آنان همراه کرد(4).

و همان‌گونه که یزید سفارش کرده بود، به آهستگی و مدارا طی مسافت کردند و به هنگام حرکت، فرستادگان یزید بسان نگهبانان گرداگرد آنان را می‌گرفتند و چون در مکانی فرود می‌آمدند از اطراف آنان دور می‌شدند که به آسانی بتوانند وضو سازند.

*اربعین

اهل بیت علیهم‌السلام به سفر خود ادامه دادند تا به دو راهی جاده عراق و مدینه رسیدند، چون به این مکان رسیدند، از امیر کاروان خواستند تا آنان را به کربلا ببرد و او آنان را به سوی کربلا حرکت داد، چون به کربلا رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری(5) را دیدند که با تنی چند از بنی هاشم و خاندان پیامبر برای زیارت حسین علیه‌السلام آمده بودند، هم زمان با آنان به کربلا وارد شدند و سخت گریستند و ناله و زاری کردند و بر صورت خود سیلی زده و ناله‌های جانسوز سر دادند و زنان روستاهای مجاور نیز به آنان پیوستند(6)، زینب علیها‌السلام در میان جمع زنان آمد و گریبان چاک زد و با صوتی حزین که دل‌ها را جریحه‌دار می‌کرد می‌گفت: «وا احاه! واحسیناه! واحیب رسول‌الله و ابن مکه و منی! و ابن فاطمة الزهراء! و ابن علی المرتضی! آه ثم آه!« پس بی‌هوش شد.

آن‌گاه ام‌کلثوم لطمه به صورت زد و با صدایی بلند می‌گفت: امروز محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا از دنیا رفته‌اند و دیگر زنان نیز سیلی به صورت زده و گریه و شیون می‌کردند.

سکینه چون چنین دید، فریاد زد: وا محمداه! وا جداه! چه سخت است بر تو تحمل آنچه با اهل بیت تو کرده اند، آنان را از دم تیغ گذراندند و بعد عریان‌شان کردند! (7)

عطیه عوفی (8) می‌گوید: با جابر بن عبدالله به عزم زیارت قبر حسین علیه‌السلام بیرون آمدم و چون به کربلا رسیدیم، جابر نزدیک شط فرات رفته و غسل کرد و ردایی همانند شخص محرم بر تن کرد و همیانی را گشود که در آن بوی خوش بود و خود را معطر کرد و هر گامی که بر می‌داشت ذکر خدا می‌گفت تا نزدیک قبر مقدس رسید و به من گفت: دستم را بر روی قبر بگذار! چون چنین کردم، بر روی قبر از هوش رفت.

من آب بر روی جابر پاشیدم تا به هوش آمد، آن‌گاه سه مرتبه گفت: یا حسین! سپس گفت: «حبیب لا یحبیب حبیبه!« و بعد اضافه کرد: چه تمنای جواب داری که حسین در خون خود آغشته و بین سر و بدنش جدایی افتاده است! و گفت:

«فاشهد انک ابن خیر النبیین وابن سید المؤمنین وابن حلیف التقوی ولیل الهدی وخامس اصحاب الکساء وابن سید النقباء وابن فاطمة سیده النساء ومالك لا تكون هكذا وقد غدتک کف سید المرسلین وربیت فی حجر المتقین ورضعت من ثدی الایمان وفطمت بالاسلام فطبت حیا وطبت میتا غیر ان قلوب المؤمنین غیر طیبة لفراقک ولا شاکة فی الخیرة لک فعلیک سلام الله ورضوانه واشهد انک مضیت علی ما مضی علیه اخوک یحیی بن زکریا«.

من گواهی می‌دهم که تو فرزند بهترین پیامبران و فرزند بزرگ مؤمنین هستی، تو فرزند سلاله هدایت و تقوایی و پنجمین نفر از اصحاب کساء و عبایی، تو فرزند بزرگ نقییان و فرزند فاطمه سیده بانوانی و چرا چنین نباشد که دست سید المرسلین تو را غذا داد و در دامن پرهیزگاران پرورش یافتی و از پستان ایمان شیر خوردی و پاک زیستی و پاک از دنیا رفتی و دل‌های مؤمنان را از فراق خود اندوهگین کردی، پس سلام و رضوان خدا بر تو باد، تو بر همان طریقه رفتی که برادرت یحیی بن زکریا شهید گشت.

آن‌گاه چشمش را به اطراف قبر گردانید و گفت:

«السلام علیک ایتهالارواح التی حلت بفناء الحسین واناخت برحله، اشهد انکم اقمتم الصلوة وآتیتم الزکوة وامرتم بالمعروف ونهیتم عن المنکر وجاهدتم الملحدين وعبدتم الله حتی اتاکم الیقین«.

سلام بر شما ای ارواحی که در کنار حسین نزول کرده و آرمیدید، گواهی می‌دهم که شما نماز را بپا داشته و زکات را ادا کرده و به معروف امر و از منکر نهی کردید و با ملحدين و کفار مبارزه و جهاد کرده، و خدا را تا هنگام مردن عبادت کردید.

و اضافه کرد: به آن خدایی که پیامبر را به حق مبعوث کرد ما در آنچه شما شهدا در آن وارد شده‌اید شریک هستیم.

عطیه می‌گوید: به جابر گفتم: ما کاری نکردیم! اینان شهید شده‌اند، گفت: ای عطیه! از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: «من احب قوما حشر معهم و من احب عمل قوم اشرك فی عملهم«(9) هر که گروهی را دوست داشته باشد با همانان محشور شود و هر که عمل جماعتی را دوست داشته باشد در عمل آن‌ها شریک خواهد بود.

*اربعین و اختلاف اقوال

در تاریخ حبیب السیر آمده است: یزید بن معاویه سرهای مقدس شهدا را در اختیار علی بن الحسین علیه‌السلام قرار داد و آن بزرگوار در روز بیستم ماه صفر آن سرها را به بدن‌های پاکشان ملحق کرد و آن‌گاه عازم مدینه طیبه شد.(10)

«ابوریحان بیرونی« در آثار الباقیه گفته است: در روز بیستم ماه صفر، سر مقدس حسین علیه‌السلام به بدن مطهرش باز گردانیده و دفن شد به هنگامی که اهل بیت امام حسین علیه‌السلام بعد از بازگشت از شام در روز اربعین جهت زیارت آمده بودند (11).

«سید ابن طاووس« در اقبال می‌گوید: چگونه روز بیستم ماه صفر، روز اربعین است در حالی که حسین صلوات الله علیه روز دهم محرم به شهادت رسید، بنابراین اربعین، روز نوزدهم ماه صفر باید باشد (12).

آن‌گاه سید می‌گوید: محتمل است ماه محرم سال 61 کم بوده است، یعنی 29 روز بوده که طبعاً بیستم ماه صفر، روز اربعین است و احتمال دارد که ماه محرم تمام بوده ولی چون امام حسین علیه‌السلام در پایان روز عاشورا شهید شده لذا روز عاشورا را به حساب نیاورده‌اند.

و در مصباح آمده است: حرم حسین علیه‌السلام در روز بیستم ماه صفر به همراه علی بن الحسین به مدینه رسیدند و شیخ مفید همین قول را اختیار کرده است و در غیر مصباح آمده است که ایشان در روز بیستم ماه صفر بعد از مراجعت از شام به کربلا رسیدند.(13)

همان‌گونه که در نقل‌های ذکر شده مشهود است، اهل بیت علیهم‌السلام در همان سالی که حادثه کربلا رخ داد سال 61 پس از مراجعت از شام و در روز اربعین به کربلا آمدند و یا اینکه در سنه 62 یعنی یک سال بعد از شهادت رهسپار کربلا شده‌اند و ما در اینجا به صورت اختصار عیناً آنچه در این رابطه گفته و یا نوشته شده است، ذکر می‌کنیم:

قول اول: اهل بیت در همان سال 61 پس از مراجعت از شام و در روز بیستم صفر به کربلا وارد شدند و این همان قول صاحب تاریخ حبیب السیر است که قبلاً بازگو کردیم و در 171#؛ الآثار الباقیه؛ ابرویحان نیز همین قول آمده و ظاهر عبارت سید ابن طاووس در 171#؛ الملهوف؛ هم همین مطلب را می‌رساند (14) و ابن‌نما در 171#؛ مثير الاحزان؛ نیز همین قول را نقل کرده است. (15)

قول دوم: اهل بیت علیه السلام همان سال در روز بیستم صفر به کربلا و قبل از رفتن به شام از کربلا عبور نکردند و بر مزار شهیدان خود عزاداری کردند و سپهر مؤلف 171#؛ ناسخ التواریخ؛ بر این قول است و این احتمال گرچه بعید به نظر می‌رسد، زیرا در نقلی بدان اشاره نشده است، ولی احتمالی است که ثبوتاً مانعی ندارد و دلیلی برای اثبات آن نیست. (16)

قول سوم: آل‌البیت در سال 62، یعنی یک سال بعد و در روز بیستم صفر به کربلا آمده‌اند، صاحب 171#؛ قمقام زخار؛ می‌گوید: 171#؛ مسافت و عادت تشریف‌فرمایی به حرم حضرت سیدالشهدا (ع) در روز اربعین سال 61 هجری به کربلای معلی مشکل، بلکه خلاف عقل است؛ زیرا امام حسین (ع) در روز عاشورا به درجه رفیعۀ شهادت نایل آمد و عمر بن سعد یک روز برای دفن کشتگان خود در آنجا توقف و روز یازدهم به جانب کوفه حرکت کرد و از کربلای معلی تا کوفه به خط مستقیم تخمیناً 8 فرسخ است و چند روزی هم عبیدالله بن زیاد اهل عصمت را در کوفه برای معرفی آنان و کار بزرگی که صورت گرفته و ارباب قبایل عرب نگاه داشت تا از یزید خبر رسید که پردگیان حرم را به دمشق اعزام دارد و او هم اسیران را از راه حران و جزیره و حلب به شام فرستاد که مسافت دوری است و فاصله کوفه تا دمشق به خط مستقیم تقریباً 175 فرسخ است و پس از ورود به شام به روایتی تا شش ماه اهل‌بیت را نگاه داشتند تا آتش شعله‌ور غضب یزید خاموش شد و پس از حصول اطمینان از عدم شورش مردم موافقت کرد که حضرت سجاد با پردگیان حرم به مدینه بازگردد.

پس چگونه این همه وقایع می‌تواند در چهل روز صورت گرفته باشد، قطعاً ورود اهل‌بیت (ع) به کربلا در سال دیگر بوده است (17) که سال 62 هجری باشد و هر کس به نظر تدبیر در این مسأله بیندیشد، نامه‌نگار را تصدیق خواهد کرد و جابر بن عبد الله هم در اربعین 62 به زیارت مشرف شده است و شرافت جابر در این است که او اولین کسی است که از صحابه کبار و مخلصین سوگوار به این سعادت نایل آمده است، کفی به فخرا و نامه‌نگار در این قول منفرد است: می‌گویم و می‌آیمش از عهده برون! و الله ولی التوفیق (18؛ raquo).

قول چهارم: احتمال دیگری وجود دارد که اهل‌بیت ابتدا به مدینه آمدند و از مدینه عازم کربلا شدند و سر مقدس امام را نیز در این سفر با خود برده و به بدن مطهر حسین (ع) ملحق کرده‌اند، اما نه در اربعین سال 61 هجری بلکه پس از مراجعت به مدینه به کربلا رفته‌اند، ابن جوزی از هشام و بعضی دیگر نقل کرده است که سر مقدس حسین (ع) با اسیران به مدینه آورده شد و سپس به کربلا حمل شده و با بدن مطهر دفن شده است. (19)

و از بعضی از مورخان نقل شده است که: صورت حال جریان اقتضاء می‌کند که اهل‌بیت در مدتی بیش از 40 روز از زمان شهادت امام حسین (ع) به عراق یا به مدینه رفته باشند و بازگشت آن‌ها به کربلا، ممکن است، ولی روز بیستم صفر نبوده است، زیرا جابر بن عبدالله انصاری هم از حجاز آمده بود و رسیدن خبر به حجاز و حرکت جابر از آنجا قهراً زمانی بیش از 40 روز را می‌طلبد یا اینکه باید بگوئیم جابر از مدینه نیامده بود، بلکه از کوفه و یا از شهری دیگر عازم کربلا شده بود. (20)

*توقف در کربلا

خاندان داغ‌دیده رسالت پس از ورود به کربلا برای شهیدان خود به عزاداری پرداختند، چون هنگام حرکت به سوی کوفه اجازه عزاداری به آنان نداده بودند و همان‌گونه که سید ابن طاووس در 171#؛ الملهوف؛ نقل کرده است که 171#؛ و اقاموا المآتم المقرحة لا کباد (21؛ raquo) ماتم‌های جگرخراش به پا داشتند و تا سه روز امر به این منوال سپری شد. (22)

*حرکت از کربلا

اگر زنان و کودکان در کنار این قبور می‌ماندند، خود را در اثر شیون و زاری و گریستن و نوحه کردن هلاک می‌کردند، لذا علی بن الحسین (ع) فرمان داد تا بار شتران را ببندند و از کربلا به طرف مدینه حرکت کنند، چون بارها را بستند و آماده حرکت شدند، سکینه (س) اهل حرم را با ناله و فریاد به جانب مزار مقدس امام جهت وداع حرکت داد و جملگی در اطراف قبر مقدس گرد آمدند، سکینه قبر پدر را در آغوش گرفت و شدیداً گریست و به سختی نالید و این ابیات را زمزمه کرد:

الا یا کربلا نودعک جسما

بلا کفن ولا غسل دفینا

الا یا کربلا نودعک روحا

لاحمد والوصی مع الامینا (23)

*بازگشت به مدینه

ام کلثوم(س) در حالی که همراه کاروان کربلا عازم شهر مدینه شدند، می گریست و این اشعار را می خواند(24):

مدینة جدنا لا تقبلینا

فبالحسرات و الاحزان جینا

خرجنا منك بالاهلین جمعا

رجعنا لا رجال و لا بنینا

وكنّا فی الخروج بجمع شمل

رجعنا حاسرین مسلبینا

وكنّا فی امان الله جهرا

رجعنا بالقطیعة خائفینا

ومولانا الحسین لنا انیس

رجعنا و الحسین به رهینا

فنحن الضائعات بلا کفیل

ونحن النائحات علی اخینا

ونحن السائرات علی المطایا

نشال علی الجمال المبغضینا؟

ونحن بنات یس و طه

ونحن الباکیات علی ابینا

ونحن الطاهرات بلا خفاء

ونحن المخلصون المصطفونا

ونحن، الصابرات علی البلیا

ونحن الصادقون الناصحونا

الا یا جدنا بلغت عدانا

مناها و اشتفی الاعداء فینا

لقد هتكوا النساء و حملوها

علی الاقتاب قهرا اجمعینا(25)

مدینه! کاروانی سوی تو با شیون آوردم

ره آوردم بود اشکی که، دامن دامن آوردم

مدینه! در به رویم وا مکن! چون یک جهان ماتم

ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم!

اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم

که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم

اسیرم کرد اگر دشمن، به جان دوست خرسندم

به پایان خدمت خود را به نحو احسن آوردم

مدینه! یوسف آل علی را بردم، و اکنون

اگر او را نیاوردم، از و پیراهن آوردم!

مدینه! از بنی‌هاشم نشود با خبر یک تن؟!!

که من از کوفه، پیغام سر دور از تن آوردم!

مدینه! اگر به سویت زنده برگشتم، مکن منعم

که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم!

مدینه! این اسیریه‌ها نشد سد رهم، بنگر!

چها با خطبه‌های خود به روز دشمن آوردم؟! (26) .

*پاداش همراهی خوب

حارث بن کعب می‌گوید: فاطمه دختر علی بن ابی‌طالب(ع) به من گفت: به خواهرم زینب(س) گفتم: این مرد شامی که از شام به همراه ما آمد، شرایط خدمت را نیکو به جای آورد، بجاست که او را صلتی و یا پاداشی دهیم.

زینب(س) گفت: به خدا سوگند چیزی نداریم که به او هدیه کنیم، به جز همین زیورها! گفتم: همین‌ها را به او خواهیم داد!

فاطمه دختر علی(ع) می‌گوید: من دست بند و بازوبند خود را بیرون آوردم و خواهرم نیز چنین کرد! و آن‌ها را برای آن مرد شامی فرستادیم و عذر خواسته و برای او پیغام فرستادیم که این پاداش همراهی خوب تو با ما است.

آن مرد شامی زیورهای ما را باز پس فرستاد و گفت: اگر من برای دنیا هم این خدمت را کرده بودم پاداشی کمتر از این نیز سزاوار من بود، ولی به خدا سوگند که آنچه کرده‌ام برای خشنودی خدا بوده و به پاس خویشاوندی شما با رسول خدا بوده است. (27)

*بشیر در مدینه

کاروان آل‌البیت به جانب شهر مدینه رهسپار شد.

بشیر بن جذلم می‌گوید: به آرامی می‌رفتیم تا به شهر مدینه نزدیک شدیم، حضرت سجاد(ع) فرمود تا بار از شتران برداشته خیمه‌ها را برافراشتند و اهل حرم در آن خیمه‌ها فرود آمدند، امام علی بن الحسین(ع) مرا طلبید و فرمود: خدای تعالی پدرت را رحمت کند که شاعری نیکو بود، آیا تو را از شعر بهره‌ای هست؟!«جذلم؛ را

عرض کردم: آری! یابن رسول الله!

فرمود: هم اکنون وارد شهر مدینه شو! و خبر شهادت اباعبدالله(ع) و ورود ما را به مردم ابلاغ کن!

بشیر گوید: بر اسب خویش سوار شدم و با شتاب وارد شهر مدینه شدم و به جانب مسجد نبوی رفتم، چون به آنجا رسیدم با صدایی بلند و رسا این اشعار را که مرتجلا سروده بودم، خواندم:

یا اهل یثرب لا مقام لکم بها

قتل الحسین و ادمعی مدرار

الجسم منه بکربلا مخرج

والرأس منه علی القنّاة یدار (28)

سپس روی به مردم کردم و گفتم: این علی بن الحسین(ع) است که با عمه‌ها و خواهرانش در بیرون شهر مدینه فرود آمده‌اند و من فرستاده اویم که شما را از ماجرای که بر آنان رفته است آگاه سازم.

وقتی این خبر را به مردم رساندم، در مدینه هیچ زنی نماند مگر اینکه از خانه خود بیرون آمد در حالی که زاری می‌کرد و می‌گریست و من همانند آن روز را به یاد ندارم که گروه بسیاری از مردم یکدل و یک زبان گریه کنند و بر مسلمانان تلخ‌تر از آن روز را ندیدم. (29)

در آن هنگام شنیدم که بانویی برای حسین(ع) چنین نوحه سرایی می‌کرد:

نعی سیدی ناع نعاہ فواجعا

وامرضنی ناع نعاہ فافجعا

فعینی جودا بالدموع واسکبا

وجودا بدمع بعد دمعکما معا

علی من وهی عرش الجلیل فزعزعا

فاصبح هذا المجد و الدین اجدعا

علی ابن نبی الله وابن وصیه

وان کان عنا شاحط الدار اشسعا (30)

پس از خواندن این ابیات، آن بانو به من گفت: ای مرد! مصیبت و اندوه ما را در سوگ حسین تازه کردی و زخم‌هایی را که هنوز التیام نیافته بود از نو چنان خراشیدی که دیگر امید بهبودی نیست، خداوند تو را بیامرزد، تو کیستی؟!

گفتم: بشیر بن جذلم، مولایم علی بن الحسین(ع) مرا فرستاد تا خبر ورودشان را به اهل مدینه بدهم، و او با اهل بیت اباعبدالله در فلان نقطه فرود آمده است.(31)

*استقبال از کاروان کربلا

بشیر گوید: مردم مدینه یکپارچه به سوی کاروان حرکت کردند و من نیز اسبم را به سرعت راندم و دیدم مردم همه راه‌ها را با حضور خود سد کرده‌اند، به ناچار از اسب پیاده شدم و با زحمت از میان مردم گذشتم و خود را به خیمه‌های آل‌البیت رساندم.

علی بن الحسین(ع) داخل خیمه بود، بیرون آمد و دستمالی در دست آن حضرت بود که اشک از رخسار مبارکش پاک می‌کرد، مردی منبری آورد و آن حضرت بر آن نشست و اشک از دیدگانش جاری بود، صدای مردم به گریه بلند شد و زنان ناله و زاری می‌کردند و مردم از هر طرف به آن حضرت دل‌داری و تسلیت می‌گفتند، آن منطقه پر از شیون و فریاد شده بود، تا آنکه حضرت سجاد(ع) با دست خویش اشاره کرد که ساکت شوند و سپس این خطبه را ایراد فرمود:

*خطبه امام سجاد(ع)

الحمد لله رب العالمین، مالک يوم الدين، باری الخلاق اجمعین، الذی بعد فارتفع فی السموات العلی و قرب فشهد النجوی، نحمده علی عظام الامور وفجائع الدهور والم الفجائع ومضاضة اللواذع ولیل الرزء وعظیم المصائب الفاضلة الكاظمة الفادحة الجائحة.

ایها القوم! ان الله وله الحمد ابتلانا بمصائب جلیلة وثلمة فی الاسلام عظیمة، قتل ابو عبدالله الحسین علیه السلام وعترته وسبی نساؤه وصیته و دارا برأسه فی البلدان من فوق عالی السنان و هذه الرزية التي لا مثلها رزية.

ایها الناس! فای رجالات منکم تسرون بعد قتله؟! ام ای فؤاد لا یحزن من اجله؟! ام ایه عین منکم تحبس دمعها وتضن عن انهمالها؟! فلقد بکت السبع الشداد لقتله وبکت البحار بامواجها والسموات باركانها والارض بارجائها والاشجار باغصانها والحیتان ولجج البحار والملائكة المقربون و اهل السموات اجمعون.

یا ایها الناس! ای قلب لا ینصدع لقتله؟! ام ای فؤاد لا یحن الیه؟! ام ای سمع یسمع هذه الثلمة التي ثلمت فی الاسلام ولا یصم.

ایها الناس! اصبحنا مطرودین مشردين مذودین وشاسعین عن الامصار کأنا اولاد ترک وکابل من غیر جرم اجترمناه ولا مکروه ارتکبناه ولا ثلمة فی الاسلام ثلمناها، ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین

ان هذا الا اختلاق(32)

والله لو ان النبی صلی الله علیه وآله تقدم الیهم فی قتالنا کما تقدم الیهم فی الوصایة بنا لما ازدادوا علی ما فعلوا بنا، فانا لله وانا الیه راجعون من مصیبة ما اعظمها وواجعها وافجعها واکظها وافظعها و امرها وافدحها فعندالله نحتسب فیما اصابنا وما بلغ بنا فانه عزیز ذوانتقام (33).

حمد و سپاس خداوندی را سزااست که پروردگار عالمیان و مالک روز جزا و آفریننده همه خلایق است، آن خدایی که مقامش آن قدر رفیع است که گویا در بلندترین مرتبه آسمان‌ها قرار گرفته (و از دسترس عقل و فکر بلند پروازان بشری دور است) و آن قدر به آدمی نزدیک است که حتی زمزمه‌ها را می‌شنود، او را بر سختی‌های بزرگ و آسیب‌های زمانه و آزار و حوادث ناگوار و مصائب دلخراش و بلاهای جانسوز و مصیبت‌های بزرگ و سخت و رنج آور و بنیان سوز سپاسگزارم.

ای مردم! خداوند تبارک و تعالی که حمد مخصوص اوست، ما را به مصیبت‌های بزرگی مبتلا کرد و شکاف بزرگی در اسلام پدید آمد، ابو عبدالله الحسین و عترتش کشته شدند! اهل حرم و کودکان او را اسیر کردند و سر مبارک او را در شهرها و بر نیزه گردانیدند! و این مصیبتی است که همانندی ندارد.

ای مردم! کدامیک از مردان شما بعد از شهادت او می‌تواند شادی کند؟! یا کدام دلی است که به خاطر او محزون نباشد؟! و یا کدام

چشمی است که بتواند اشک خود را نگاه دارد و آن را از ریختن باز دارد؟! هفت آسمان که دارای بنایی شدید است (34) در شهادت او گریستند، دریاها با امواجشان و آسمانها با ارکانشان و زمین از همه جوانب و درختان و شاخه‌های درختان و ماهیان و لجه‌های دریاها و فرشتگان مقرب و نیز ساکنان آسمانها تمام بر او گریستند.

ای مردم! کدامین دل است که از کشته شدن او از هم نشکافد؟! و یا کدامین دل است که برای او ننالد؟! یا کدامین گوش است که صدای شکافی را که در اسلام پدید آمده بشنود و کر نشود؟!

ای مردم! ما صبح کردیم در حالی که رانده شدیم، از هم پراکنده شدیم و از وطن خود دور افتادیم، گویا ما فرزندان ترک و کابل بودیم، بدون آنکه جرمی کرده یا ناپسندی مرتکب شده باشیم با ما چنین کردند، حتی چنین چیزی را در مورد نیاکان بزرگوار پیشین خود نشنیده‌ایم، و این به جز تزویر نیست. 171#&راquو

به خدا سوگند که اگر رسول خدا به جای آن سفارش‌ها، به جنگ با ما فرمان می‌داد، بیش از این نمی‌توانستند کاری انجام دهند! انا لله وانا الیه راجعون، چه مصیبت بزرگ و دردناک و دلخراشی و چه اندوه تلخ و بنیان کنی؟! از خدا اجر این مصیبت را که به ما روی آورده است، خواهانم که او پیروز و منتقم است (35).

*صوحان بن صعصعه (36)

در این هنگام، صوحان بن صعصعه بن صوحان عبدی از جای برخاست او مردی زمین‌گیر بود و از امام عذرخواهی کرد که: پاهای من علیل و ناتوان است، امام سجاد(ع) عذر او را پذیرفت و خشنودی خود را از او ابراز داشت و بر پدرش صعصعه درود فرستاد. (37)

*ورود به مدینه

اهلبیت(ع) در روز جمعه هنگامی که خطیب سرگرم خواندن خطبه نماز جمعه بود، وارد مدینه شدند و مصائب حسین(ع) و آنچه را بر او وارد شده بود، برای مردم بازگو کردند.

داغ‌ها تازه شد و باز حزن و اندوه آنان را فرا گرفت و در سوگ شهیدان کربلا نوحه سرایی کرده و می‌گریستند و آن روز همانند روز رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله بود که تمام مردم مدینه اجتماع کرده و به عزاداری پرداختند.

ام‌کلثوم(س) در حالی که می‌گریست وارد مسجد پیامبر(ص) شد و روی به قبر پیامبر(ص) کرد و گفت: سلام بر تو ای جد بزرگوار من، خبر شهادت فرزندت حسین(ع) را برای تو آورده‌ام!

پس ناله بلندی از قبر مقدس رسول خدا(ص) برخاست! و چون مردم این ناله را شنیدند، به شدت گریستند و ناله و شیون همه جا را گرفت.

سپس علی بن الحسین(ع) به زیارت قبر(ص) آمد و صورت بر روی قبر مطهر نهاده گریست. (39) راوی گوید: زینب(س) آمد و دو طرف در مسجد را گرفت و فریاد زد: یا جداه! من خبر مرگ برادرم حسین را آورده‌ام و اشک زینب هرگز نمی‌ایستاد و گریه و ناله او کاستی نمی‌گرفت و هر گاه نگاه به علی بن الحسین(ع) می‌کرد، حزن و اندوه او تازه و غمش افزوده می‌شد. (40)

برخیز و حال زینب خونین جگر بپرس

از دختر ستمزده حال پسر بپرس

همراه ما به دشت بلاگر نبوده‌ای

من بوده‌ام، حکایتشان سر بسر بپرس

*پی‌نوشت‌ها:

1. 171#&راquو; همان کسی است که هنگام ورود مسلم بن عقیل به کوفه از طرف یزید امیر کوفه بود، یزید او را برکنار و به جای او عبیدالله بن زیاد را به امارت کوفه برگزید، نعمان به شام آمد و از هواداران معاویه و یزید بود، پس از هلاکت یزید،

مردم را به بیعت عبدالله بن زبیر فرا خواند، اهالی حمص با او مخالفت کرده و او را بعد از واقعه مرج راهط در سال شصت و چهار هجری کشتند. (الاستیعاب 4/1496).

2. قمقام زخار. 579.

3. تاریخ طبری 5/ 233.

4. قمقام زخار. 579.

5. او جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری است، مادرش نسبییه دختر عقبه است، در بیعت عقبه ثانیه در مکه با پدرش حضور داشته، ولی کودک بوده است؛ بعضی او را از شرکت کنندگان در جنگ بدر ذکر کرده‌اند؛ او با پیامبر(ص) در 18 غزوه شرکت کرد و بعد از رسول خدا در صفین در خدمت علی(ع) بوده و از کسانی است که سنت پیامبر بسیار از او نقل شده است؛ او در آخر عمر نابینا شد؛ در سال 74 یا 78 و یا 79 در سن 94 سالگی در مدینه رحلت کرد. (الاستیعاب 1/219).

6. الملهوف. 82.

7. الدمعة الساكية 5/ 162.

8. عطیه عوفی؛ را شیخ طوسی از اصحاب امیرالمؤمنین در رجال خود ذکر کرده و او معروف به بکالی است که قبیله‌ای از همدان است و او دارای تفسیر قرآنی بوده است، در پنج قسمت و خود او می‌گوید: قرآن را با تفسیرش سه بار بر ابن عباس عرضه کردم و اما قرائت قرآن را 70 مرتبه نزد او قرائت کردم. (تنقیح المقال 2/253).

9. بحار الانوار 65/ 130.

10. نفس المهموم. 466.

11. مقتل الحسین مقرر. 371.

12. مسار الشیعه 62 و مرحوم شیخ بهایی رحمه الله بر اساس همین احتمال روز اربعین را روز نوزدهم ماه صفر قرار داده است. (توضیح المقاصد 6).

13. قمقام زخار. 585.

14. الملهوف. 82.

15. مثير الاحزان. 107.

16. ناسخ التواریخ احوالات امام حسین 3/ 176.

17. از این مقدمات، نمی‌توان نتیجه گرفت که اهل بیت(ع) در اربعین سال شصت و دو به کربلا آمده‌اند؛ زیرا اولاً نگاه داشتن اهل بیت در کوفه به مدت زیاد، قطعی نیست با توجه به اینکه بعضی ورود اهل بیت را به شام در روز اول ماه صفر ذکر کرده‌اند، چنانچه گذشت و آن مقدمات چون قطعی نیست، بنابراین نتیجه قطعی هم به دست نمی‌دهد؛ ثانیاً احتمال دارد همان‌گونه که بعضی گفته‌اند اهل بیت در همان سال 61 و قبل از رفتن به شام از مسیر کربلا عبور کرده و بر قبور شهیدان عزاداری کرده باشند، چنانچه مرحوم سپهر مؤلف ناسخ التواریخ گفته است، مضافاً بر اینکه مرحوم قاضی طباطبایی رحمه الله کتابی به نام «تحقیق در روز اربعین امام حسین(ع)« تألیف کرده و تمام ایرادهای وارده را مبنی بر آمدن اهل بیت در اربعین سال 61 را پاسخ داده است، بنابراین به صرف استبعاد نمی‌توان به نتیجه قطعی رسید و آمدن اهل بیت را به کربلا مانند بعضی در اربعین اول انکار کرد.

18. قمقام زخار. 586.

19. تذکرة الخواص 150. ولی در این نقل مذکور نیست که سر مقدس امام توسط چه کسی به کربلا حمل شده است و آیا اهل بیت

همراه سر مقدس به کربلا آمده‌اند یا تنها سر مقدس به کربلا حمل و دفن شده است؟

20. ق‌مقام زخار 586، ولی این احتمال با تصریح بزرگانی همانند سید ابن طاووس و ابن نما و شیخ بهایی که جابر بن عبدالله و اهل بیت در روز اربعین هم‌زمان در کربلا بوده‌اند، منافات دارد.

21. الملهوف 82.

22. ذریعة النجاة 271.

23. &171#ای کربلا! بدنی را در تو به ودیعه گذاردیم که بدون غسل و کفن مدفون شد؛ ای کربلا! کسی را به یادگار در تو نهادیم که او روح احمد و وصی اوست» .

24. الدمعة الساکبة 5/ 163.

25. ق‌مقام زخار 583، این اشعار را صاحب ق‌مقام نقل کرده است و می‌گوید: نسبت دادن این اشعار به آن حضرت با روایت کامل بهایی که گفته ام‌کلثوم در دمشق وفات یافت، خالی از اشکال نیست.

ولی ما در همین کتاب از مسعودی مؤلف مروج الذهب نقل کردیم که امام علی بن ابی‌طالب دو فرزند به نام ام‌کلثوم داشته و کنیت زینب عقيله نیز ام‌کلثوم بوده است؛ بنابراین ممکن است مراد از ام‌کلثوم بر فرض صحت نقل کامل بهایی، زینب(س) باشد، به علاوه ممکن است که مراد همان ام‌کلثوم باشد که همراه اهل بیت به مدینه آمده و سپس به شام مراجعت کرده و در آنجا وفات یافته است و بعضی بر این عقیده‌اند.

26. &171#ای مدینه جد ما! نپذیر ما را، که ما با حسرت و اندوه‌ها بازگشتیم؛ از تو با همه خویشتان بیرون رفته، و چون بازگشتیم نه مردان و نه کودکانی با ماست؛ در هنگام خروج جمع ما کامل بود و اکنون در بازگشت برهنه و غارت شده‌ایم؛ در ظاهر در امان خدا بودیم و اکنون که بازگشتیم هنوز بر ستم ظالمان و بریدن پیمانشان بیمناک هستیم؛ انیس ما مولایمان حسین بود و چون آمدیم حسین را در کربلا گرو گذاردیم؛ ماییم که سرگردان و بدون کفیل شدیم، ماییم که بر برادر خود نوحه کردیم؛ و ماییم که بر شتران حمل شدیم، و ما را بر شتران درشت خوی سوار کردند؛ ما دختران یاسین و طاهاییم، و ماییم که در سوگ پدر خود گریستیم؛ پاکان بدون خفا ماییم، و مخلصان و برگزیدگان ماییم؛ ما بردباران بر بلا هستیم، و ما راستگویان ناصحیم؛ ای جد ما! دشمنان ما به آرزویشان رسیدند، و تشفی یافتند به سبب قتل ما؛ حرمت زنان را هتک کردند و تمام آن‌ها را بر جهاز شتران به قهر حمل کردند» .

27. مرحوم مجلسی این اشعار را زیاده بر آنچه ما آوردیم، ذکر کرده است؛ به بحار الانوار 197/45 مراجعه شود.

28. شعر از محمد جواد غفورزاده کاشانی (شفق) است.

29. تاریخ طبری 5/ 233.

30. &171#ای مردم مدینه! دیگر اینجا جای اقامت شما نیست، که حسین کشته شد و اشک من در سوگ او روان است؛ پیکر مطهرش در کربلا به خاک و خون آغشته است، و سر منورش را بر روی نیزه از شهری به شهر دیگر می‌برند» .

31. نفس المهموم 467.

32. &171#خبر دهنده‌ای، خبر مرگ بزرگ و سالار مرا داد و دلم را به درد آورد، و با دادن آن خبر مرا بیمار کرد؛ ای چشمان من! اشک بریزید و بسیار بگریید، باز هم اشک بریزید و باز هم بگریید، در سوگ آن کسی که مصیبت او عرش خدا را به لرزه در آورد، و شکوه و جلالت دین را کاست؛ (گریه کنید) بر پسر پیامبر و فرزند وصی او، اگر چه منزل و جایگاه او از ما دور است» .

33. ق‌مقام زخار 581.

34. سوره ص: 7.

35. الملهوف 84.

36. تفسیر المیزان 163/20 و بنینا فوقکم سبعا شداداً؛ ای سبع سماوات شديدة فی بنائها .

37. الدمعة الساکبة 5/ 427.

38. پدرش صعصعة بن صوحان، مردی بلند مرتبه و بلند قدر و از اصحاب امیر المؤمنین (ع) است، از امام صادق (ع) نقل شده است: کسی از اصحاب امیر المؤمنین علی (ع) نبود که حق امام علی (ع) بشناسد مگر صعصعه و اصحاب و یاران صعصعه. او دارای مناقب بسیاری است و ابن عبدالبر او را از اصحاب رسول خدا دانسته، صعصعه از کسانی است که عهدنامه امیر المؤمنین (ع) را به مالک اشتر نقل کرده است. (تنقیح المقال 98/2)

39. الملهوف 85.

40. الدمعة الساکبة 5/ 164.

41. الدمعة الساکبة 5/ 162.

42. بحار الانوار 45/ .